

۴۸ غزل از دیوان
شمس تبریزی



موسسه فرهنگی پژوهشی
چاپ و نشر نظر

شمس تبریزی

ویرایش و ترجمه اشعار به انگلیسی:
ایرج انوار

ترجمه متن به فارسی: فاطمه کاوندی
پیشگفتار: پیتر چلکوفسکی

تصویرگر: مهکامه شعبانی
طراح گرافیک: کوروش پارسا نژاد



FRIENDS

O FRIENDS, go and drag forth my beloved,
 Bring me, at last, that adored fugitive,
 Drag home that radiant moon,
 Drag him by siren songs, and golden promises,
 And if he promises to come later,
 Know that his promise is a ruse and that he deceives,
 So seductive is his speech that with charm and wiles,
 He ties knots with water and chains the air,
 When my love comes with auspiciousness and joy,
 Sit down and gaze at God's wonders,
 His radiant face obscures all right
 and when it shines forth, what becomes of the beautiful?
 Go to Yemen, O joyful heart, relate my loyalty to him,
 and give my regards to that priceless agaze.



بروید ای حرفغان بکشید یار ما را



بروید ای حرفغان بکشید یار ما را
 به من آورید آفر صتم گریزیا را
 به ترانه های شیرین به ناله های زین
 بکشید سوی خانه مه خوب خوش الحان را
 و گر او به وعده گوید که دمی دگر بیایم
 همه وعده مکر باشد بفرسند او شمارا
 دم سخت گرم دارد که به جادویی و آسودن
 بزند کرد بر آب او و بسند او هوا را
 به سارگی و شادی چو نگر من در آید
 بنشین نظاره مرگن تو عجب خدارا
 چو جمال او بنامد چه بود جمال خوبان؟
 که رخ چو آفتابش بکشد چرخها را
 برو ای دل سبک رو به یمن به دلبر من
 بربان سلام و خدمت تو عشیق سربهارا

بدره خورشید





ONCE AGAIN

He was devoted to me
 I hid from the lion
 I ran to the bottom of the sea
 Why do I run
 Why do I hide
 I thought to hide away
 How can I hide from the lion?

Good tidings that chance
 Good fortune, that brings
 From his own garden the
 That nightingale, who has
 I disappeared like the smoke
 Today, at the bottom of the sea
 Drope of my blood lay on
 Following the traces, He found me
 From that lion, like a deer on the
 That lion, hunting on the
 The one who rides his chariot
 With great patience and skill, at the
 I was at the bottom of the sea, with
 At the end of his line, the fisherman
 The cup He gave me freed my heart
 At the moment that loving friends
 This heavy soul became weightless
 When this heart of stone found that
 Today, all are stupefied, none bear
 Because the source of all thought and

بودگی دل عزیز مرا یافت

بودگی دل عزیز مرا یافت
 در دست منی گشت نه باز مرا یافت
 پنهان شدم از آن کس مخصوص مرا یافت
 بگریختم از خانه خود مرا یافت
 بگریختم بیست کرد و صد بود که
 آن کس که در تنه منی شدم مرا یافت
 ای مراد که ای شیر و نه صفت مرا یافت
 و گشتند خود بر سر من باز که
 وان بلی و آن ناله و ناله مرا یافت
 من گم شدم از هر من آن راه چو گشته
 امروزه همه اندر این ایام مرا یافت
 ای خلیف من گم به هر راه چو گشته
 اندر بی من بود به آن مرا یافت
 چون آمو از آن شیر و چو به بیاید
 آن شیر که صید به کفش مرا یافت
 ای کس که به گردان روزه و گرد آمو
 با صبر و دانی و به صفت مرا یافت
 در کام من این شسته و من قدر تک دریا
 صاید به سر رفته بر آن مرا یافت
 چاشنی که بر دلی دم لای به من داد
 آن لحظه که آن بار کم از آن مرا یافت
 این جان گرفت جان سبکی بگشت به برید
 گان ز طلق گران سنگ سبکتر مرا یافت
 امروزه نه خوانی است و نه گوش است و نه گشتار
 کان اصل هر تقدیر و گشتار مرا یافت



LOOK HOW THE DEAD

LOOK how the dead become alive, today
 Look how the free become enslaved, today
 Look at the rotten bones and the shrouds of the dead
 Look how they become filled with soul, knowledge and love
 Look at that throat and mouth, torn wide in the tomb
 Look how they sing like a drunken nightingale
 That tormented one who ran at the drop of a needle
 Look how he submits his soul to the sword of love
 Look at the Ka'ba walking towards the pilgrims today
 And making a thousand caravans joyful
 Look at the sour grape that became sweet from my wine
 Look how the salt-marsh becomes fertile land today
 Laugh O earth for you gave birth to an Emperor
 Who will give life to your clods and rocks
 Sorrow died and weeping fled. Eternal life to you add
 Where there was weeping, now there will be laughter
 Such a garden of roses blossomed, that by the glory of his name
 Your brambles will be hatched away without sickle and scythe
 Let our fragile spirit have eternal life
 The soul lives, while the body becomes worn out like a shoe



امروز مرده بین که چه سان زنده می شود

امروز مرده بین که چه سان زنده می شود
 و اسیر و بین که چه سان بنده می شود
 بوسیده استخوان و گفن های مرده بین
 که روح و علم و عشق چه آکنده می شود
 آن حلق و آن دهان که در پنداست در آمد
 چون تندلیب مست چه گوینده می شود
 آن جان به تیشهای که ز سوزن هشی گرفت
 جان را به تیغ عشق فروخته می شود
 امروز گریه بین که روان شده به سوی حاج
 امروز غمزه بین که شکر مست از لطف
 امروز شورده بین که چه رونده می شود
 می خندای زمین که بر نای جلیغی
 که وی گنوخ و سنگ نو جیسند می شود
 غم مرد و گریه رفت بنگای من و نو باد
 هر جا که گریه ایست کون خنده می شود
 آن گلشن شکفت که از فر بوی او
 بر دامن و شیشه خار تو بر کنده می شود
 پاننده عمر باد روان لطیف ما
 جان را بفلست تن چو قبا زنده می شود



امروز مرده بین



یکی از نام‌آورترین شاعران دنیای ادبیات و یکی از نخبگان و بزرگان عرفان اسلامی، این اشعار بی‌نظیر را در اوج دانش و حالتی از مستی و بیخودی خلق کرده است. خواندن اشعار او تجربه‌ای عمیق و معنوی برای خواننده‌اش دربر خواهد داشت.

جلال‌الدین محمد رومی (بلخ ۱۲۰۷ م قونیه ۱۲۷۳ م)، پسرش بهاء‌الدین ولد عالم برجسته الهیات در زمان خویش بود که شاگردان و مریدان بسیار داشت. چند سال پس از تولد جلال‌الدین، آنها موطن خود بلخ را به سمت غرب ترک کردند و در قونیه اقامت گزیدند.

طبق روایات، بهاء‌الدین، دوستی شاعر و عارف داشت به نام فریدالدین عطار که آینده‌ای بس معنوی را برای جلال‌الدین جوان پیشگویی کرده بود.

پس از مرگ بهاء‌الدین، پسرش جلال‌الدین راه او را ادامه داد و کلاس‌های درس و وعظ را به دست گرفت تا آن زمان که شمس‌الدین تبریزی پای به قونیه گذاشت و راهنمای معنوی وی گشت. شمس با ورودش به زندگی مولوی موجب تغییرات بسیار اساسی و شگرفی در وی شد به طوری که مولوی مجلس درس و وعظ را رها کرد و درست در همین زمان بود که به شاعری بی‌نظیر مبدل گشت شاعری که هزاران بیت اشعار خلسه‌آمیز خلق کرد و مجموعه‌ای عظیم و بی‌نظیری به ادبیات غنی فارسی اضافه کرد.

آثار مهم مولوی عبارتند از دیوان شمس تبریزی و مثنوی معنوی که در اواخر عمر آن را به رشته تحریر درآورد و شامل بیش از ۲۶۰۰۰ بیت شعر می‌باشد و بالاخره کتاب قیامیه است. مولوی در سال ۱۲۷۳ میلادی از دنیا رخت برپاست و در قونیه به خاک سپرده شد.



موسسه فرهنگی پژوهشی
چاپ و نشر نظر

